

اطلاعیه بخش مارکسیستی – لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران

مهرماه ۱۳۵۷

هموطنان مبارز!

در اسفند ماه ۵۶ طی پیامی به اطلاع رسانیدیم که پس از طی یک دوره مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی و با اتکاء به آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم، مشی سازمان از مشی چریکی (مبارزه مسلحانه پیشتان) به مشی توده‌ای - انقلابی تغییر یافته است. اکنون لازم میدانیم به اطلاع هموطنان مبارز برسانیم که آن جریان توده‌ای و انقلابی‌ای که در طی یک دوره مشی چریکی را بمثابه مشی غیر پرولتری، غیر مارکسیستی - لنینیستی و خرده بورژوازی مورد نقد قرار داده بود، در ادامه رشد و گسترش خود توانست بسیاری از پهنه‌های سیاسی - تشکیلاتی و عملکردهای این مشی را به نقد کشیده و پایه‌های ایدئولوژیک آن را در سازمان، مورد بررسی قرار دهد و باین ترتیب خطوط مهمی از انحرافات و عملکردهای غیر پرولتری را که طی ۵ سال بر فعالیت انقلابی سازمان حاکمیت داشت، باز شناخته و به مبارزه با آن بپردازد. این جریان توده‌ای و انقلابی که از بهار سال ۵۶ بتدریج نضج گرفته و تکامل می‌یافت، علیرغم مقاومت‌هایی از جانب مرکزیت سازمان (بخصوص و در درجه اول از سوی عنصر مسلط مرکزیت که توانسته بود طی سالهای ۵۲ تا ۵۷، هژمونی ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی خود را بر مرکزیت سازمان اعمال نماید) و علیرغم تلاش و کوشش این مرکزیت در ادامه حاکمیت اندیشه و عمل غیر کمونیستی، سکتاریستی و تفرقه افکنانه گذشته، توانست با اتکاء به نیروی اکثریت قاطع مسئولین و توده‌های سازمانی، مقاومت آنرا در هم شکسته و سرانجام آنرا وادار به استعفا نماید.

مضمون اطلاعیه حاضر، بیان فشرده و مختصری است از گردش کار این مبارزه درون تشکیلاتی در طی یکسال و نیم گذشته و مواضع تذبیت شده‌ای که در حال حاضر سازمان به آن رسیده است. در عین حال متذکر می‌شویم تدقیق و تحلیل همه جانبه تر این مواضع و انتقال دستاوردهای ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی این مبارزه به سطح جنبش، بعنوان یکی از مبرم‌ترین وظایف سازمانی در دستور کار ما قرار دارد.



پس از ضربات وارده بر سازمان چریک‌های فدائی خلق و سازمان ما و سایر نیروهای انقلابی در سال ۵۵ که منجر به شهادت و اسارت عده قابل توجهی از انقلابیون شد، (از نیمه این سال به بعد) بحران نسبتاً شدیدی سازمان ما را فراگرفت. این بحران هر چند در رابطه با تهاجم برنامه ریزی شده و همه جانبه دشمن و نتایج آن بروز کرد، ولی اساساً ناشی از به بن بست رسیدن

مشی چریکی و تشدید تناقضات تئوریک و عملی آن و هم چنین به بن بست رسیدن سیاست چپ روانه و سلطه طلبانه رهبری حاکم بر سازمان ما بود. در برخورد با این بن بست و تناقضات تئوریک و عملی آن بتدریج سه جریان متفاوت خود را نشان دادند:

جریان اول - این جریان که توسط یکی از عناصر مرکزیت (عنصر متعلق به بخش غیر مسلط مرکزیت) رهبری می شد، جریان لیبرالی، تسلیم طلبانه و سازمان شکنانه را تشکیل می داد. این جریان در برخورد با مسائل و معضلات درونی سازمان، خواهان متوقف نمودن کارها، رها کردن کارها و دست کشیدن از مبارزه بود. نماینده این جریان که با شدت گرفتن ضربات وارده بر سازمان، بتدریج تزلزل درونی خود را آشکار می ساخت، در برخورد با بن بستها و تناقضات مشی چریکی، گاه دست زدن به عملیات بزرگ و گاه تعطیل کردن کارها را تبلیغ می کرد که هر دو یک هدف یعنی یک دوره انفعال کامل سازمان و عدم برخورد جدی با مسائل جنبش را دنبال مینمود. این عنصر مرکزی هنگامیکه در رابطه با برخی اشتباهات و انحرافاتش مورد انتقاد قرار گرفت عنوان کرد که دیگر انگیزه ای برای مبارزه نداشته و قادر به ادامه آن نیست. اندکی بعد، همین جریان از موضعی انتقام جویانه، فرصت طلبانه و در عین حال پاسیفیستی که ناشی از تزلزلات درونی خود او بود، انتقادات محدودی به مشی مسلحانه پیشتاز و مضمون مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی مطرح نمود که در رابطه با برخورد غیر اصولی و غیر دموکراتیک بخش مسلط مرکزیت، دیگر تاب تحمل فعالیت و مبارزه را نیاورده، عنصر فوق الذکر به همراه یک تن دیگر از عناصر مرکزیت، سازمان را ترک کردند(۱).

جریان دوم- این جریان که بطور عمده از بخش مسلط مرکزیت تشکیل می شد، با موضع دفاع از انحرافات و سیاستهای نادرست گذشته، به مقاومت در مقابل جریان انتقادی توده ای ایستاده بود. پس از ترک سازمان توسط سه تن از عناصر مرکزی(۲)، بخش مسلط مرکزیت با طرح شعار «مبارزه با بورژوا لیبرالیسم» بمثابه مضمون اصلی مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی، اذهان توده های سازمانی را از تضاد اصلی سازمان یعنی مشی چریکی منحرف ساخته و ماهیت بحران را به جریان بورژوا لیبرالی و انحلال طلبی نسبت داد. مرکزیت سازمان برای توضیح و توجیه بحرانی که با ترک سه تن از عناصر مرکزی به اوج خود رسیده بود، یک تحلیل اجتماعی - سیاسی و تشکیلاتی ارائه نمود. این تحلیل که در سازمان به «تئوری رکود» معروف گشت، نشان می داد که چگونه رهبری از پاسخ به تناقضات اصلی سازمان سرباز زده و بحران موجود را که خود معلول همین تناقضات است، علت می شمارد. اساس «تئوری رکود» چنین بود:

الف - این تئوری، شرایط عینی انقلاب در جامعه را بدلیل سرازیر شدن پول نفت، از سال ۵۳ به بعد (و برای یک مرحله تا زایل شدن اثرات آن) در حال افول و رکود ارزیابی کرده و از این طریق بازگشت و پسرفت اقشار متوسط جامعه (خرده بورژوازی شهری و روشنفکران)، دهقانان و قشر بالائی (آریستوکرات) کارگران را از انقلاب مدلل مینمود. این تئوری هم چنین با تاکید غلو آمیز و یکجانبه بر تشدید تضاد کار و سرمایه در جامعه و اهمیت نقش پرولتاریا در انقلاب و متقابلاً با پرده انداختن بر ماهیت وابستگی رژیم حاکم به امپریالیسم و در نظر نگرفتن نیروهای بینابینی جامعه و نقش آنان در انقلاب دموکراتیک، مرحله انقلاب ایران را (که انقلابی است دموکراتیک از طراز نوین) خدشه دار میساخت.

ب- در رابطه با تحلیل شرایط جامعه، مشی مسلحانه پیشتان را تا سال ۵۳ (با این اعتقاد که تا آن زمان شرایط عینی انقلاب وجود داشته است) درست و از آن بعد نادرست ارزیابی میکند.

ج- فرار و ترک سه تن از عناصر مرکزی سازمان را در رابطه با پسرفت شرایط عینی انقلاب و اینکه روشنفکران اقشار میانی جامعه در چنین شرایطی به انقلاب و مبارزه انقلابی پشت کرده و به انحلال طلبی و سازمان شکنی در سازمان پرولتاریا می پردازند، تحلیل میکند و آنرا با جریان انحلال طلبی در حزب بلشویک روسیه در سالهای پس از ۱۹۰۷ مقایسه و قابل تطبیق میداند. این تئوری شبه تروتسکیستی در رابطه با نتیجه گیریهای فوق، کادرهای سازمانی را بسیج و دعوت به مطالعه مارکسیسم - لنینیسم برای مبارزه با جریان بورژوا لیبرالی و انحلال طلبانه (که خود محمل تئوریک سرکوب سیاسی و تشکیلاتی جریانهای مخالف را نیز بدست میداد)، مینمود. این تئوری به نحو غیر قابل تصویری در مقابل واقعیات موجود در جامعه و جنبش قرار می گرفت. در حالیکه جامعه ما وارد در یکی از حادثترین بحرانهای اجتماعی- اقتصادی و سیاسی شده و دوران جدید و بی سابقه ای از برآمد انقلابی طبقات خلقی و اوج گیری جنبش های توده ای آغاز شده بود، بازگشت موج انقلاب و رکود جنبش را مطرح میکرد. در حالیکه تردیدهای جدی و اصولی در گوشه و کنار سازمان، نسبت به مبانی تئوریک مشی «مبارزه مسلحانه پیشتان» جریان یافته بود، درستی و نادرستی آنرا به وجود یا عدم وجود شرایط عینی انقلاب ربط میداد. در حالیکه اساسا سازمان ما هم چنان یک سازمان چریکی و خرده بورژوایی رادیکال چپ بود، جریانات موجود در آنرا که در رابطه با خود این مشی قابل توضیح و بررسی بود، با جریانات موجود در حزب لنینی روسیه تطبیق میداد. بدین ترتیب، اصلی ترین هدف این تئوری عبارت بود از جلوگیری از حل تضاد اصلی سازمان و توجیه بحرانها و تضادهای ذاتی و تشدید یافته مشی چریکی و سیاست بحران زا و چپ روانه حاکم بر سازمان.

جریان سوم- در جریان ارائه «تئوری رکود» و پیشبرد آن در سازمان، توده های سازمانی همراه با مسئولین، برای اولین بار بطور جدی به مطالعه مارکسیسم - لنینیسم پرداخته و با مشاهده بحران درون تشکیلات (که بطور خود بخودی در جریان آن قرار می گرفتند) و برخورد با واقعیات موجود در جامعه، زمینه درک صحیح اصلی ترین تضاد سازمان برای آنان فراهم گشت.

باین ترتیب، توده های سازمانی در طی حرکت خود، درست بر خلاف هدفی که رهبری سازمان برای آنها تعیین کرده بود، جهت گیری کردند و همین جهت گیری درست و انقلابی بود که منجر به تحول سیاسی - ایدئولوژیک اخیر در سازمان گردید. بدین معنی، در حالیکه رهبری، شعار خوش آب و رنگ « مبارزه با بورژوا لیبرالیسم» را در درون تشکیلات بمثابه اصلی ترین شعار برای رفع عوامل بحران و تناقضات درونی سازمان مطرح میکرد و توده ها را حول آن بسیج مینمود توده های سازمانی بدرستی تضاد اصلی سازمان را در مشی خرده بورژوایی و غیر مارکسیستی « مبارزه مسلحانه پیشتان» و سیاست چپ روانه و سلطه طلبانه رهبری تشخیص داده و مبارزه ایدئولوژیک خود را علیه آن، سمت و شدت بخشیدند. توده های سازمانی پس از ۹ ماه مبارزه درون تشکیلاتی، سرانجام به درک این حقیقت نائل آمدند که مشی سیاسی - استراتژیک «مبارزه مسلحانه پیشتان»، نه بدلیل وجود یا عدم وجود شرایط عینی انقلاب، بلکه بدلیل ماهیت اساسا سکتاریستی و جدائی طلبانه اش از مبارزه و حرکت توده ها، بدلیل تحمیل اراده روشنفکران انقلابی جدا از توده بر مبارزه طبقاتی توده ها (ولونتاریسم) و مخدوش و وارونه نمودن نقش توده ها و روشنفکران انقلابی در انقلاب، بدلیل

مخدوش نمودن مضامین کار سوسیال دموکراتیک و فعالیت تربیتی و آگاهگرانه در بین طبقه و توده ها ، بدلیل جانشین ساختن سازمان روشنفکران جدا از توده بجای سازمان و حزب پرولتری، بدلیل نفی نقش پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک و نادیده گرفتن ضرورت هژمونی اش در این انقلاب و ... باین دلایل است که این مشی ، یک مشی انحرافی و غیر پرولتری است. بدین ترتیب، توده های سازمانی بین مشی چریکی و مبارزه مسلحانه جدا از توده ، با مشی مبارزه مسلحانه توده ای، بین استنباط غیر پرولتری و غیر توده ای از کار برد قهر مسلحانه ، با استنباط پرولتری و توده ای از آن مرزبندی کردند. پس از این پیروزی بود که عملکرد و جلوه های گوناگون این مشی، ویژگیهای سازمانی و پایه های ایدئولوژیک آن، در ابعاد وسیعی مورد بحث و بررسی قرار گرفت که این خود به تعمیق بیشتر درک ما از تئوری و مشی « مبارزه مسلحانه پیشتان» کمک فراوانی نمود. گو اینکه اولین و یکی از موارد مهم مقاومت رهبری ، در جریان رد و نقد مشی چریکی بروز کرد، ولی آنچه بخصوص توده های سازمانی را در مقابل رهبری قرار میداد، سیاست چپ روانه و سلطه طلبانه و اندیشه و عمل سکتاریستی و تفرقه افکنانه حاکم بر سازمان ما بود که چه در درون و چه در سطح جنبش تجلی یافته بود. این فاصله و جدائی از رهبری، بخصوص هنگامیکه توده های سازمانی، ماهیت انحرافی «مبارزه ایدئولوژیک» درونی و بیرونی سازمان و مضمون و محتوای واقعی آنرا شناختند، باز هم بیشتر گردید. این تعارض، زمانی به اوج خود رسید که رهبری کوشش میکرد دستاوردهای انقلابی توده های سازمانی را در رد و نفی مشی « مبارزه مسلحانه پیشتان» بطور تحریف آمیزی بخود نسبت داده و علیرغم بر ملا شدن بسیاری از نقطه نظرات و عملکردهای انحرافی خود ، در پوشش تهاجم و حمله به مشی غیر پرولتری سازمان چریکهای فدائی خلق هم چنان از زیر بار انتقاد از خود صادقانه فرار نماید. در چنین شرایطی بود که اکثریت قریب به اتفاق توده ها و مسئولین سازمان در مقابل رهبری، قرار گرفتند و نیروی توده ای که تا بحال از سوی رهبری بهیچ گرفته می شد و تحت فشار یک سیستم مرکزیت غیر دموکراتیک ، استعداد، توان و کاربرد سیاسی - ایدئولوژیکی اش سرکوب گشته و یا در جهت استحکام و سلطه بیشتر همین رهبری بکار گرفته می شد، هم اکنون بحرکت در آمده و جدای از رهبری سازمان، مواضع خود را تثبیت می کرد. در چنین وضعیتی که تقریباً سازمان بحالت فلج درآمده بود، جمعی مرکب از مسئولین شاخه های سازمان که مجموعاً نظراتشان مورد تأیید توده های سازمانی بود، تشکیل و مسئولیت برخورد با مرکزیت سازمان و انتقادات وارد بر آن را عهده دار گردید. جمع فوق الذکر در طی نشستهایی که با مرکزیت سازمان داشت موفق شد مواضع انتقادی خود را بعنوان مواضع سازمان تثبیت کرده و رهبری را وادار به استعفا نماید.

هم اکنون ، بطور خلاصه مواضعی را که بر اساس یک دوره کار توده ای در سازمان حاصل شده و دستاورد مبارزه ایدئولوژیک این دوره از حیات سازمان می باشد ، بعنوان مواضع تثبیت شده سازمان اعلام میداریم :

۱ - مشی « مبارزه مسلحانه پیشتان» : آنچه بخصوص مورد تاکید ما در این مشی است ، مبانی ایدئولوژیکی و بینشی و تفکر اساساً غیر توده ای است که در ذات مشی چریکی و در « مبارزه مسلحانه پیشتان» نهفته است . بطور خلاصه و محوری، ما مشی چریکی را به آن مشی ای می گوئیم که مبارزه ای را خارج از مدار مبارزه طبقاتی موجود در جامعه دنبال کرده و بطور مشخص تلاش در جهت دنبال کردن و تحمیل شکل خاصی از مبارزه (مبارزه مسلحانه پیشتان) به مبارزه توده ای

موجود در جامعه دارد. با این تعریف، مشی چریکی بطور عام، از همان ابتدا و صرفنظر از اینکه در اینجا یا آنجا، به این یا آن شکل، در وجود یا عدم وجود شرایط و موقعیت انقلابی جامعه، تئوریزه شود، چگونه خود را در جنبش کمونیستی بصورت کار تدارکاتی و تبلیغی بصورت آترناتیوی در مقابل و طایف حزب جا بزند، در مقابل مشی توده ای قرار گرفته و اساساً یک مشی سکتاریستی و ولونتاریستی است. این مشی هر چند که با انواع و اقسام توجیهات از قبیل اینکه « این مشی برای بسیج و آگاهی توده هاست»، « این مشی سرشت تبلیغی دارد» و.... توجیه شود، در مقابل قوانین مبارزه متین طبقاتی قرار گرفته و نقش روشنفکران و نقش توده ها را، در جریان مبارزه طبقاتی و انقلاب، مخدوش و وارونه می نماید، از پروسه عینی تکامل دیالکتیکی مبارزه طبقاتی جهیده و می خواهد تمایلات خاصی را بر روند عینی مبارزه اجتماعی تحمیل نماید. این مشی هر چند در پوشش مارکسیستی و از جانب این یا آن نیروی مارکسیست - لنینیست مورد توجه قرار گرفته باشد، از آنجا که به توده ها و مبارزات آنان بهائی نمی دهد و سعی در تحمیل مبارزه عده ای روشنفکر جدا از توده بر مبارزه طبقاتی توده ها دارد، از آنجا که عملاً به رد ونفی کار سیاسی و توده ای در میان پرولتاریا و عدم ارتقاء، تشکل و هدایت مبارزه آنان می انجامد و با جانشین ساختن سازمان روشنفکران جدا از توده بجای سازمان و حزب پرولتری، پرولتاریا را از داشتن حزب سیاسی مستقل خود محروم کرده و هژمونی این طبقه را در انقلاب دموکراتیک تامین نمی نماید، یک مشی انحرافی و غیر پرولتری است.

۲ - تغییر و تحولات درونی سازمان در سالهای ۵۴-۵۲ :

تحولات ایدئولوژیکی ای که طی دو سال مبارزه درون تشکیلاتی در سازمان ما صورت گرفت، علیرغم جنبه های مترقیانه و تکاملی آن و علیرغم آنکه جریان مارکسیستی، بخش پیشرفته و تکامل یافته « سازمان مجاهدین خلق ایران» بود، از انحرافات اساسی برکنار نبود. پایه تئوریک این انحرافات را باید در عدم درک واقعی مارکسیسم - لنینیسم از طرف سازمان (و در راس آن رهبری، که پرچم دار این تحول بود) دانست. برداشت ما از مارکسیسم - لنینیسم، نه یک نگرش خلاق و اصولی، بلکه نگرشی محدود، یکجانبه و مکانیکی بود. این نگرش در برخورد با تضاد اصلی سازمان، که تضاد میان ایدئالیسم مذهبی و مارکسیسم بود، آنرا صرفاً بصورت تضاد میان ایدئالیسم مذهبی و ماتریالیسم مورد توجه قرار داد و به حل آن اقدام نمود. بنظر ما تفکر التقاطی « سازمان مجاهدین خلق ایران»، در ادامه حرکتش می بایست بتدریج به دو جریان فکری مارکسیستی و مذهبی شکسته می شد (این شکستگی در مقطعی از روند تکامل جامعه و تحول درون سازمانی، در سال ۵۴ منجر به تکامل مارکسیستی بخشی از نیروهای سازمان شد) و جریان مارکسیستی، علیرغم در برگرفتن اکثریت کمی و کیفی نیروی سازمان، تنها بخشی از این سازمان را تشکیل می داد که می بایست هویت تشکیلاتی جدیدی بخود می گرفت.

از آنجا که عملکرد رهبری سازمان، در برخورد با این تغییر و تحولات منطبق بر حرکت درونی سازمان و جهات مختلف تحول آن نبوده، موجب ضربات و صدمات جدی ای بر سازمان و جنبش گردید.

«خائن» و «توطئه گر» خواندن مخالفین داخلی، سرکوب و اعدام رفقای مذهبی ای که در رابطه با عملکرد اپورتونیستی و سلطه طلبانه رهبری سازمان مجبور به جمع آوری نیروهای خود شده

و در صدد انشعاب برآمده بودند و حرکت بر این مبنا که جریان تحول یافته را تنها وارث «سازمان مجاهدین خلق ایران» بشمارد، برخورد غیر طبقاتی با نیروهای مذهبی، مشوب کردن ذهن نیروهای مبارز نسبت به مناسبات طبقات در جنبش دموکراتیک، مشوب کردن ذهن نیروهای مبارز نسبت به مبارزه ایدئولوژیک بین این نیروها، جلوه آنتاگونیسم دادن به تضادهای درون خلق، برانگیختن احساسات ضد کمونیستی و دامن زدن به آن از طرف بخشی از نیروهای انقلابی خلق، مشوب کردن ذهن نیروهای مبارز نسبت به اندیشه و عمل کمونیستی و... اینها همه از ضربات و نتایج بسیار منفی ای بود که از همان بدو ظهور جریان مارکسیستی و در رابطه با انحراف اساسی فوق الذکر که ریشه در مواضع انحرافی ایدئولوژیک رهبری و انگیزه های شدید سلطه طلبانه اش داشت، در سطح جنبش بروز کرد. تردید نیست که گرویدن بخشی از نیروهای انقلابی به جرگه جنبش کمونیستی امر بسیار مثبتی بود و طبعاً می توانست نتایج ارزنده ای را هم، از نقطه نظر تبلیغ حقانیت مارکسیسم - لنینیسم و تفکر ماتریالیسم دیالکتیک در برداشته باشد (و تا اندازه زیادی هم در برداشت) ولی متأسفانه بخاطر حاکمیت گرایش نادرست رهبری سازمان و نارسائی این تحول ایدئولوژیک، نتایج منفی ای نیز بجای گذاشت که در مجموع اثرات مثبت این تحول را در مقایسه با آنچه می توانست باشد بسیار محدود و در موارد زیادی به ضد خودش تبدیل نمود.

با توجه به موارد فوق الذکر، ما اطلاق نام «سازمان مجاهدین خلق ایران» را به جریان مارکسیستی که فقط بخشی از آن را تشکیل میداده است نادرست دانسته و در همین رابطه، تا روشن شدن نام سازمان، فعالیت های ما با هویت «بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران» که بنظر ما با واقعیت امر انطباق دارد صورت خواهد گرفت.

۳ - در باره اعدامها: در ارتباط با نگرش غیر طبقاتی و غیر مارکسیستی ما به نیروهای مذهبی و هم چنین گرایش سلطه طلبانه و چپ روانه سازمان، عده ای از رفقای سازمانی که در جریان تحول ایدئولوژیک، حاضر به پذیرش مارکسیسم نشده و در صدد تشکل گروهی خویش بودند، از سوی رهبری، بعنوان خائن و توطئه گر، اعدام شدند. ما ضمن اینکه «اعدام» را بمثابه یک سیاست و شیوه عمومی، در برخورد با تضادهای درون سازمانی و اختلافات ایدئولوژیک، محکوم می کنیم، اعدام این رفقا را توسط رهبری سازمان، اقدامی ضد انقلابی ارزیابی کرده و آنرا توطئه گرانه و تروریستی میدانیم. بدین ترتیب، اطلاق «خائن» و «توطئه گر» و «اپورتونیست» را به رفقای شهید «مجید شریف واقفی»، «مرتضی صمدیه لباف» و «محمد یقینی» نادرست دانسته و آنها را جزو شهدای انقلابی، محسوب میداریم.

لازم بتذکر است که، دو تن دیگر بنامهای «علی میرزا جعفر علاف» و «جواد سعیدی» در سازمان اعدام شده اند. اعدام آنها در این رابطه بوده است که آنها در صدد آن بودند که خود را به رژیم معرفی نموده و نتیجتاً اطلاعات خویش را در اختیار او قرار دهند. گو اینکه تزلزل، وادادگی و سقوط خود این افراد، نقش درجه اول را در دست کشیدن آنها از مبارزه و تسلیم به دشمن داشته است و با وجودی که اطلاعات آنها می توانسته ضربات مشخصی بر سازمان وارد نماید، در عین حال این اعدامها نیز جدای از مسائل، تضادها و تناقضات سازمانی مشی چریکی و دیدگاههای آن نسبت به ادامه کاری و تحکیم تشکیلاتی آن تبوده و از ملزومات این مشی محسوب می شوند. در همین رابطه، ما انتقاد به این موارد اعدام را بخصوص در رابطه مستقیم با مشی چریکی و ملزومات

آن قابل توضیح میدانیم.

۴ - مبارزه ایدئولوژیک با «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»: ما قبل از اینکه این مبارزه ایدئولوژیک را ، مبارزه با مشی سکتاریستی و غیر پرولتری سازمان چریکهای فدائی خلق، بدانیم ، در مجموع یک مبارزه رقابت آمیز ، چپ روانه و سلطه طلبانه ، ارزیابی می کنیم ، که برای تحقق اهداف غیر پرولتری خویش (ولی در پوشش «وحدت»)، به شیوه های نادرستی نظیر شانناژ ، جدل و گاه تهمت ، متوسل می شد. این مبارزه ایدئولوژیک، از آنجا که اساسا و در بهترین حالت ، در چارچوب مشی چریکی و در متن تمام انحرافات آن ، نظیر سکتاریسم و ولونتاریسم (اراده گرائی) صورت می گرفت ، طبیعتا نمی توانست بر موازین لنینی مبارزه ایدئولوژیک، استوار بوده و ناظر بر وحدت اصولی نیروهای انقلابی جنبش، باشد. طبعاً از آنجا که این جنبه از مبارزه ایدئولوژیک ما با رفقای فدائی، جنبه غالب را تشکیل می داد، جنبه مثبت و درست آن، نظیر انتقاد به نظامیگری و فدائی گری و عدم توجه کامل این رفقا به مبارزه طبقه و توده ها، انتقاد به نگرش این رفقا نسبت به رویونیسم که بطور مشخص ، مرزبندی نظرات ما با آنها را نشان می داد ، تحت الشعاع آن قرار می گرفت. چنین برخوردی از جانب ما ، به اختلافات بین دو سازمان ، دامن زده و مناسبات بین آنها را به بن بست می کشانید. ما مسئولیت تیرگی، به بن بست رسیدن و بحرانی شدن روابط دو سازمان را، بخصوص بعد از ضربات وارد بر رفقای فدائی در سال ۵۵ ، بطور عمده بعهد می گیریم ، در عین حال که تاثیر انحرافات سکتاریستی ناشی از مشی غیر پرولتری خود این رفقا را هم مشخصا در پروسه روابط دو سازمان در نظر گرفته و بررسی تحلیلی و بیشتر این مساله را وظیفه هر دو سازمان میدانیم.

۵ - مرحله انقلاب: با توجه به میزان رشد نیروهای مولد در جامعه ایران (وجود مناسبات تولیدی کالائی ، خرده کالائی و حتی مناسبات فئودالی) و خصلت بسیار مهم وابستگی عمیق سرمایه داری ایران به امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم آمریکا، تضاد عمده جامعه ما همچنان تضاد میان خلق و امپریالیسم بوده و انقلاب ایران در این مرحله انقلابی است در جهت نابودی و قطع سلطه و نفوذ امپریالیسم و نابودی رژیم حاکم نماینده آن. بعبارت دیگر انقلاب ما در این مرحله ، انقلابی است ملی و دموکراتیک که با توجه به خصلت ضد انقلابی بورژوازی در عصر امپریالیسم و دوران احتضار و گندیدگی سرمایه داری ، رهبری پرولتاریا بر این انقلاب امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. در این انقلاب، پرولتاریا عمده ترین نیروی انقلاب و پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی که سلطه امپریالیسم را در تمامی مظاهر حیات سیاسی، اقتصادی و ... خویش بر دوش داشته و قاطعانه با آن مبارزه می کنند، نیروهای محرکه انقلاب را تشکیل می دهند. تنها در صورت رهبری پرولتاریا بر انقلاب دموکراتیک و نهایتا استقرار جمهوری دموکراتیک خلق، از طریق قیام و مبارزه مسلحانه توده ایست که انقلاب میتواند به قطع نفوذ و نابودی قطعی سلطه امپریالیسم و حکومت سرمایه داران دلال و وابسته به انحصارات امپریالیستی و گذار هر چه سریعتر و بیدردتر به سوسیالیسم منجر شود. هرگونه کم بها دادن به این مساله ، به معنی انحراف از مارکسیسم - لنینیسم و باز گذاشتن میدان برای سازش با بورژوازی و ادامه سلطه و نفوذ امپریالیسم و حاکمیت بورژوازی وابسته در ایران خواهد بود.

۶ - وظیفه اصلی و محوری مارکسیست - لنینیست ها و مضمون فعالیت آنها در میان طبقهء کارگر: سازمان ما اصلی ترین وظیفهء خود و کلیهء نیروهای مارکسیست - لنینیست را در شرایط

فعلی ، مبارزه برای ایجاد حزب طراز نوین و انقلابی طبقه کارگر ، حزب کمونیست ایران، میداند.

امری که در حال حاضر در تحقق این وظیفه - ایجاد حزب کمونیست ایران - اهمیتی مبرم و عمده دارد عبارتست از ایجاد پیوند و ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر، که این امر نیز تنها از طریق شرکت فعال در مبارزات روزمره طبقه کارگر ، هدایت، تشکل و ارتقاء این مبارزات و تبلیغ و ترویج آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک در میان طبقه میسر است.

در شرایط کنونی جامعه که موقعیت انقلابی بیش از پیش تکوین می یابد و جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی خلقهای ایران هر روز وسیعتر و پرحاشیه تر گشته و عمق و غنای بیشتری می یابد و عدم شرکت متشکل و مستقل طبقه کارگر در این جنبش اصلی ترین عاملی است که تداوم، پیگیری و پیروزی واقعی آن را تهدید کرده و در معرض خطر نفوذ و حاکمیت جریانات رویونیستی و رفرمیستی، سازشکارانه و تسلیم طلبانه از یکسو، و سرکوب خونین رژیم جنایتکار شاه از سوی دیگر قرار میدهد، سازمان ما بر این اعتقاد است که مضمون اصلی فعالیت مارکسیست - لنینیست ها را در میان طبقه کارگر، تبلیغ و ترویج حول جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی خلقهای ایران و اهمیت وظیفه و نقش طبقه کارگر در آن، کوشش برای جلب هر چه بیشتر طبقه کارگر به شرکت در این جنبش (در عین پیشبرد و ارتقاء مبارزات سوسیالیستی اش)، تحقق شرکت متشکل، مستقل ، سیاسی و انقلابی طبقه کارگر در جنبش دموکراتیک و قرار گرفتن در راس آن تشکیل داده و آنرا بعنوان مبرمترین و فوری ترین گام تدارک عملی قیام و مبارزه مسلحانه توده ای میدانند.

سازمان ما مساله وحدت مارکسیست - لنینیست ها را در ارتباط با طبقه کارگر، از جمله مسائل مبرم و حیاتی جنبش کمونیستی میهنمان تلقی کرده و مبارزه در راه آنرا از وظایف مهم خود تلقی میکند. همانطور که در «پیام» اسفند ماه ۵۶ نیز اشاره کردیم ، ما از تمام نیروها، گروهها، هسته ها، محافل و عناصر جنبش کمونیستی میهنمان مصرانه می خواهیم مساله وحدت صفوف جنبش کمونیستی را در ارتباط با طبقه کارگر در جهت تشکیل حزب پرولتاریائی بصورت جدی در صدر وظایف و کار خود قرار داده و بضرورت مبرم وحدت طلبی جنبش کمونیستی میهنمان پاسخ دهند. ما ضمن اینکه کوشش برای حصول چنین وحدتی را کاملا ضروری میدانیم، در عین حال معتقدیم که هرگونه اتحاد و وحدت نیروهای مارکسیستی-لنینیستی ، موکول به سمت گیری آنها به فعالیت در میان طبقه و کوشش برای ارتباط سیاسی - تشکیلاتی با آن گردیده و متقابلا هرگونه برنامه و پلاتفرم اتحاد و وحدت خارج از این چارچوب یک سرهم بندی محفلی بیش نخواهد بود.

۷- بورژوازی لیبرال: بخش مهمی از بورژوازی ایران را بورژوازی متوسط تشکیل میدهد. این بورژوازی که در زمینه های مختلف تولیدی، صنعتی، بازرگانی، حمل و نقل و خدمات نقش قابل ملاحظه ای دارد، در کلیت آن ادامه رشد همان بورژوازی ملی در ایران است که سرمایه آن نه در رابطه با ضرورتها و نیازهای امپریالیستی، بلکه در جریان خود بخودی رشد سرمایه بوجود آمده و بتدریج با رشد سرمایه داری وابسته در ایران بخشی از آن بطور مستقیم یا غیر مستقیم و به اشکال مختلف به سرمایه و انحصارات امپریالیستی و عوامل داخلی آنها وابسته شده است. این بخش که نمایندگان آن در کنار جناح باصطلاح لیبرال حاکم و در واقع بعنوان طیفهای پائینی هیئت حاکمه فعالیت می کند، تضادهای آن با جناح شاه و درباریان در چارچوب تضادهای درونی طبقه حاکمه

قابل بررسی و تحلیل است. بخش دیگر بورژوازی متوسط که سرمایه آن عموماً وابسته به سرمایه ها و انحصارات امپریالیستی و جناحهای حاکمه نیست بمیزان زیادی تحت فشار روز افزون این سرمایه ها بوده و از همین رو نمایندگان آن نه تنها قدرتی در هیئت حاکمه و ارگانهای وابسته به آن ندارند، بلکه با جناحهای حاکم و بخصوص با باند شاه و درباریان تضادی آشکار و قابل ملاحظه دارند. مطالبات سیاسی این بخش از بورژوازی متوسط مطالباتی لیبرالی و رفرمیستی و در چارچوب قانون اساسی و مشروطه طلبی است. این ناپیگیری در خواستههای دمکراتیک و خصلت لیبرالی این بورژوازی را باید اصولاً در خصلت ضد انقلابی بورژوازی در عصر امپریالیسم و دوران گندیدگی و احتضار سرمایه داری، حاکمیت سرمایه داری وابسته در ایران و ضعف تاریخی بورژوازی ملی (در رابطه با حاکمیت امپریالیسم و مرتجعین فئودال نماینده آن و محدودیت بورژوازی ملی به سرمایه های تجاری و عدم رشد آن در سایر زمینه ها) دانست. این بخش از بورژوازی که بحق باید آنرا بورژوازی لیبرال نامید، هر چند در شرایط بحران اقتصادی و سیاسی رژیم ایران و اوج گیری جنبش توده ها و تحت فشار فزاینده آنها به مبارزه ضد امپریالیستی خود البته به شکلی ناپیگیر و در محدوده همان مطالبات لیبرالی و رفرمیستی ادامه میدهد، ولی مسأله اساسی در اینست که بورژوازی لیبرال، بخاطر خصلت سازشکارانه و ناپیگیری خود، بخصوص در شرایطی که طبقه کارگر پا بمیدان بگذارد، همواره امکان بند و بست و سازش با رژیم حاکم بویژه با جناح باصطلاح لیبرال آن خواهد داشت. از اینرو موضع مارکسیست - لنینیست ها در برابر بورژوازی لیبرال همواره عبارت خواهد بود از افشای مواضع لیبرالی - رفرمیستی و مشروطه طلبی آن از یکسو و پشتیبانی از مخالفت این بورژوازی با رژیم حاکم و اربابان امپریالیست آن از سوی دیگر(۳)، ضمن تاکید روی این مطلب که تعیین هرگونه چارچوب عمومی همکاری با بورژوازی لیبرال، موکول به تامین ارتباط ارگانیک نیروهای مارکسیست - لنینیست با طبقه کارگر و وحدت این نیروها و تشکیل حزب کمونیست خواهد بود(۴).

۸ - رویونیسم خروشچفی و دارو دسته «کمیته مرکزی»: با آنکه امپریالیسم امریکا در ایران امپریالیسم مسلط بوده و دشمن عمده خلیفهای ایران بشمار میرود، معهذا سوسیال امپریالیسم شوروی در کنار امپریالیسم امریکا، هر دو دشمنان اصلی خلیفهای جهان و کانونهای اصلی جنگ و آتش افروزی هستند که برای غارت و استثمار خلیفهای جهان با یکدیگر رقابت و مبارزه می کنند.

تضادهای سوسیال امپریالیسم شوروی با امپریالیسم امریکا در ایران، از مقوله تضادهای درون امپریالیستی بشمار رفته و از اینرو در عین آنکه امریکا را دشمن اصلی خلیفهای ایران دانسته و سمت اصلی مبارزه خویش را علیه آن متمرکز می کنیم، بر لزوم هشدار به اهداف تجاوزکارانه سوسیال امپریالیسم روس و افشای آن که بدلیل شرایط ژئوپلیتیکی ایران اهمیت ویژه ای مییابد و مبارزه با تشبثات آن تاکید می ورزیم.

سازمان ما رویونیسم خروشچفی را که سوسیال امپریالیستهای شوروی پایگاه و مبلغین اصلی آن بشمار می آیند، بمثابه تئوری ضدانقلابی ای که بر ضرورت مبارزه طبقاتی، دیکتاتوری پرولتاریا و اعمال قهر انقلابی پرده ساتر افکنده و با ارائه تزهائی چون «راه رشد غیر سرمایه داری»، «گذار مسالمت آمیز»، «مسابقه مسالمت آمیز» و با توجیه باصطلاح برخورد خلاق با مارکسیسم - لنینیسم، آشتی و سازش طبقاتی خود را تبلیغ می کند، ارزیابی کرده و آشتی ناپذیری خود را با آن

اعلام میدارد.

سازمان ما هم چنین دارو دسته «کمیته مرکزی [حزب توده ایران]» را بعنوان نماینده و کارگزار رویزیونیسیم معاصر، بعنوان اپورتونیستها و خائنین به جنبش کمونیستی و انقلابی چه در گذشته و چه حال و بمثابة ستون پنجم بورژوازی لیبرال در درون جنبش کمونیستی ارزیابی نموده و هرگونه همکاری با آنرا مردود و افشای قاطع و پیگیر آنرا از وظایف اساسی خود و کلیه نیروهای مارکسیست- لنینست می شمارد.

۹- تئوری سه جهان : سازمان ما تئوری سه جهان را بعنوان یک تئوری ضد انقلابی و ارتجاعی تلقی کرده و آنرا بمثابة اپورتونیسم و انحراف آشکار از تحلیل مارکسیستی مبارزه طبقاتی و تضاد های عمده جهان که مستقیماً بزبان کشورهای واقعا سوسیالیستی، پرولتاریای بین المللی، خلقهای کشورهای وابسته به امپریالیسم و انقلاب جهانی عمل کرده و در خدمت مستقیم امپریالیسم و ارتجاع جهانی قرار دارد، محکوم نموده و مبارزه ایدئولوژیک با آنرا جزئی از وظایف خود و سایر نیروهای مارکسیستی - لنینستی میداند.



در پایان لازم میدانیم به چند نکته اشاره کنیم :

الف - نکته مهمی که در برخورد با انتقادات گذشته از نظر ما قابل توجه است، رابطه این انتقادات با مشی چریکی است. از آنجا که حرکت و تغییر و تحولات درونی سازمان بر بستر مشی چریکی صورت می گرفت ، برخورد تحلیلی با انحرافات سیاسی - تشکیلاتی ای که ما در متن اطلاعیه به موارد مهم آن اشاره نمودیم ، نمیتواند مجرد از مشی سیاسی حاکم بر سازمان در این سالها صورت گیرد. نگرش چپ [روانه] و غیر توده ای این مشی بعنوان پایه و اساس انحراف ایدئولوژیک آن بدون شک در این یا آن سازمان چریکی با توجه به مجموعه عوامل و شرایط حاکم بر این سازمانها (منشاء و ترکیب طبقاتی این سازمانها ، تفکر و ایدئولوژی رهبری آنها در هر دوره از حیات خودشان و) ویژگیها ، مشخصات و پیچیدگی های خاص خود را پیدا می کند. اما آنچه زمینه پیدایش و حاکمیت و رشد این انحرافات را در درون سازمان مشی چریکی فراهم می کند ، همان بنیان ایدئولوژیک - سیاسی این مشی است که برکل سازمان مشی چریکی حاکم است . از این دیدگاه توضیح همه جانبه و علمی انحرافات که در فاصله سالهای ۵۲ تا ۵۷ بر سازمان عارض شده درعین اینکه انحرافات ومواضع ایدئولوژیک رهبری را در طی این سالها بصورت مشخص بیان می کند، بطور کلی در چارچوب مشی سیاسی حاکم بر سازمان بمثابة زمینه اساسی نفوذ و تحکیم آن قابل بررسی و تحلیل است.

ب - لازم میدانیم به این حقیقت اشاره کنیم که انتقاداتی که بما و مشی چریکی چه از طریق روابط فیما بین و چه در سطح جنبش از طرف نیروهای انقلابی و مبارز صورت می گرفت ، در رسیدن به انتقادات سازمان و مشی آن تاثیرات مهمی از خود بجای گذاشت. بسیار روشن است که ما بین

انتقادات درست و مثبتی که از جانب نیروهای مبارز و انقلابی بما و مشی چریکی می شد با باصطلاح انتقاداتی که از جانب نیروهای ضد انقلابی نظیر دارو دسته خائن کمیته مرکزی حزب توده که از موضعی رویزیونیستی و رفرمیستی بعمل می آمد، «انتقاداتی» که هدف آن چیزی جز تخطئه یک جریان انقلابی و تبلیغ رفرمیسم و تسلیم طلبی خود نیست، مرزبندی می کنیم.

ج- انتقادات ما به گذشته سازمان، طبیعتاً بمعنای نادیده گرفتن حرکت رو به بالا و دستاوردهای مثبت و انقلابی سازمان، دستاوردهائی که به همت و پایمردی رفقای که در بدترین شرایط دیکتاتوری در راه رهایی خلق تلاش نمودند، بدست آمده است نمیتواند باشد، بسیاری از این رفقا، خون پاکشان در این راه بر زمین ریخت و یا اسیر شده و تحت شکنجه های وحشیانه ساواک قرار گرفتند. شکستن ایده آلیسم مذهبی، سمت گیری ما به سوی طبقه کارگر (در چارچوب همان مشی چریکی)، سنتها و دستاوردهای سازمانی، رد و نقد مشی چریکی و حرکت در مجموع رو به بالای سازمان، اینها همگی از دستاوردهائی است که فقط به اعتبار ماهیت انقلابی سازمان میتوانسته کسب شود. رسیدن به این انتقادات و اشتباهات گذشته سازمان و طرح آنها هم مسلماً نمیتواند جدای از این حرکت باشد. برخورد جدی با این انتقادات، جمع بندی و در آوردن رهنمود انقلابی از آنها و ارائه آنها به جنبش کمونیستی و انقلابی میهنمان، یکی از وظایف مهمی است که هم اکنون در مقابل ما قرار دارد، وظیفه ای که فکر می کنیم جنبش کمونیستی و انقلابی میهنمان و هم چنین شهادت و اسارت تمام رفقائی که خالصانه در راه رهایی خلق، در راه کشف حقیقت و در جستجوی حل معضلات و مشکلات مبارزه انقلابی تلاش نمودند، بر عهده ما می گذارد. ما پاسخ به این وظیفه را هر چند دیر ولی بهر حال هم اکنون که مواضع انتقادی در سازمان تثبیت شده است، در دستور کار خود قرار داده و امیدواریم بتوانیم به تناسب توانی که داریم از عهده آن بر آئیم.

«پیش بسوی پیوند با جنبش طبقه کارگر»

«پیش بسوی تشکیل حزب کمونیست ایران»

«نابود باد رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم شاه خائن»

«برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق»

«بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران»

مهر ماه ۱۳۵۷

توضیحات:

(۱) - این دو نفر اواسط پائیز ۵۵ و همزمان با شهادت رفیق بهرام آرام در کادر مرکزیت سازمان شدند و در نیمه فروردین ۵۶، سازمان را ترک گفتند.

(۲) - غیر از دو تن از عناصر مرکزی فوق و در رابطه با همان جریان، یک عنصر مرکزی دیگر به همراه سه تن از رفقا از سازمان جدا شدند (اواخر اردیبهشت ۵۶). سه رفیق یاد شده پس از آگاهی به نادرستی عملشان، مجدداً به سازمان بازگشته و به جریان توده ای پیوستند.

(۳) - این پشتیبانی هیچگونه صلح و مصالحه ای را با برنامه ها و اصول غیر سوسیال دموکراتیک در نظر نداشته و آنرا ایجاب نمی نماید. این پشتیبانی از متفق است بر ضد دشمن معین، و این پشتیبانی را هم سوسیال دموکراتها از این جهت مینمایند که سقوط دشمن مشترک را تسریع کنند ولی آنها از این متفقین موقتی، هیچ انتظاری برای خود نداشته و هیچگونه گذشتی هم به آنها نمی کنند. سوسیال دموکراتها از هر جنبش انقلابی برضد رژیم اجتماعی معاصر، از هر ملیت ستمدیده، از هر مذهب مورد تعقیب، از هر صنف تحقیر شده و غیره، در مبارزه آنها در راه احراز تساوی حقوق پشتیبانی میکنند.

پشتیبانی از کلیه عناصری که از نظر سیاسی مخالف هستند در کار ترویجی سوسیال دموکراتها به این شکل خواهد بود که سوسیال دموکراتها، ضمن اثبات عداوت حکومت مطلقه نسبت به آرمان کارگری، در عین حال عداوت حکومت مطلقه را نسبت به گروههای مختلف اجتماعی و هم چنین همبستگی طبقه کارگر را با این گروهها در مسائل مختلف و در وظایف مختلف و غیره نیز خاطر نشان خواهند نمود. و اما در تبلیغات، این پشتیبانی بدین شکل خواهد بود که سوسیال دموکراتها از هر نمودار ستمگری پلیسی حکومت مطلقه استفاده خواهند نمود و به کارگران نشان خواهند داد که چگونه این ستم به تمام افراد روس عموماً و به نمایندگان آن صنوف، ملیت ها، مذاهب، فرق و غیره که ستمدیده تر هستند خصوصاً وارد می شود و چه تاثیر خاصی این ستم در طبقه کارگر دارد. بالاخره این پشتیبانی در عمل به این صورت است که سوسیال دموکراتهای روس آماده اند با انقلابیون سایر جنبش ها برای نیل به هدفهای جزئی مختلف عقد اتحاد ببندند و این آمادگی بکرات در عمل به ثبوت رسیده است.» (وظایف سوسیال دموکراتهای روس - لنین)

(۴) - در پیام اسفند ماه ۵۶، خطاب به «کلیه نیروهای انقلابی میهن، دموکراتهای انقلابی و انقلابیون کمونیست»، ارزیابی ای که از بورژوازی لیبرال ارائه دادیم مرز بین بورژوازی متوسط را با بورژوازی وابسته مخدوش و آنرا بطور یکجانبه و در کلیت آن بعنوان بورژوازی لیبرال تا مغز استخوان وابسته معرفی کرده ایم که با توجه به مطالب فوق الذکر آنرا تصحیح می کنیم.